



گروه ادبیات فارسی

بررسی نسبیت در مثنوی مولوی

توسط:

لیلا عباسی

استاد راهنما:

دکتر جلیل مشیدی

استاد مشاور:

دکتر امین رحیمی

دانشگاه اراک

پاییز ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی نسبیت در مثنوی مولوی

.....

توسط:

نام و نام خانوادگی دانشجو

..... لیلا عباسی

پایان نامه

ارائه شده به مدیریت تحصیلات تکمیلی به عنوان بخشی از فعالیت های

تحصیلی لازم برای اخذ درجه کارشناسی ارشد

در رشته ادبیات فارسی.....

از دانشگاه اراک

اراک-ایران

..... ۱-۲ سطر

ارزیابی و تصویب شده توسط کمیته پایان نامه با درجه: عالی.

دکتر جلیل مشیدی (استاد راهنما و رئیس کمیته)

دکتر امین رحیمی (استاد مشاور)

دکتر زمان احمدی (داور خارجی)

دکتر فروغ صهبا (داور داخلی).

پاییز ۱۳۸۸

تقدیم به پدر مهربانم که خیلی زود از بین ما رفت

و

تقدیم به مادر صبورم که برایم هم پدر بود، هم مادر

و

تقدیم به آنهایی که دوستشان دارم

تقدیر و تشکر

به مصداق آیه شریفه "من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق" از همه ی کسانی که به نحوی در به فرجام رساندن این پژوهش، اینجانب را یاری نموده اند؛ بویژه از زحمات و راهنمایی های جناب آقای دکتر مشیدی کمال تشکر را دارم. مراتب امتنان خویش را از جناب آقای دکتر رحیمی که مشاوره این پایان نامه را به عهده داشتند اعلام می دارم . همچنین از خانواده ام که در طول این مدت با بنده نهایت همکاری را داشته اند. تشکر نموده از خداوند منان برایشان بهترینها را خواستارم.

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳	چکیده
۴	مقدمه
	فصل اول :
۷	نسبیت چیست
۹	نسبیت و نسبی گرایان
۱۵	پست مدرنیسم و نسبیت گرایی
	فصل دوم:
۲۰	مطلق بودن ذات خداوند
۲۳	حقیقت مطلق است و راههای رسیدن به حقیقت نسبی
۲۵	همه ادیان یکی هستند و اسامی آنها متفاوت است
	فصل سوم:
۳۰	نسبی بودن امور بر اساس دیدگاهها و احوال درونی
۳۹	نسبی بودن خیر و شر
۴۲	نسبی بودن خیر و شر بر اساس موقعیت و جایگاه

۴۳	شیطان شر نسبی است
۴۳	ایمان و کفر خیر و شر نسبی هستند
۴۵	بعضی امور در ظاهر شر و در واقع خیرند
۵۰	برای یکی خیر و برای دیگری شر
۵۲	نسبی بودن خیر و شر بر اساس ظرفیت افراد
۵۶	نسبی بودن حسن و قبح
۵۶	نسبی بودن حسن و قبح بر اساس جایگاه مرتکبان آنها
۵۷	نسبی بودن حسن و قبح در خلوت و صحبت، حب الوطن، حد وسط، جبر و اختیار
۶۰	نسبی بودن اخلاق
۶۱	حسن و قبح در ارزشهای اخلاقی مطلق و مصادیق آن نسبی است
۶۲	حسن و قبح در ارزشهای اخلاقی بر اساس شرایط تغییر می کند
۶۳	تعیین حسن و قبح اخلاق بر اساس خوبترها و بدترها
۶۴	نسبی بودن جبر و اختیار
۷۰	نسبیت در مراتب، توانایی و قابلیت ها
۷۶	نسبت در نتیجه کارها
	فصل چهارم:
۷۹	تأثیر نسبی گرایی بر اندیشه مولانا
۷۹	نیک اندیشی
۸۰	راضی بودن به رضای خدا
۸۱	امیدواری به فضل و رحمت الهی
۸۱	حسن معاشرت و سازگاری با دیگران
۸۲	خوش خلقی و دوستی با دیگران
۸۳	تساهل و تسامح در رفتار با دیگر مذاهب
۸۶	نتیجه گیری

چکیده :

این رساله با عنوان بررسی نسبیت در مثنوی مولانا در چهار فصل به انضمام مقدمه تدوین شده است.

ابتدا در مقدمه به ضرورت پرداختن به موضوع نسبیت و هدف نگارنده از انتخاب این موضوع اشاره شده است.

در فصل اول به تعریف نسبیت و نسبی گرایی و بررسی نظریات نظریه پردازان بزرگ و نیز بعضی مکاتب که رویکردهای نسبی گرایانه داشته اند پرداخته شده است.

در فصل دوم دیدگاه مولانا درباره مطلق بودن ذات خداوند و حقیقت مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل سوم دیدگاه نسبی گرایانه مولانا در زمینه های مختلف همچون حسن و قبح، خیر و شر و... را نشان می دهد.

فصل چهارم نگاهی به اندیشه ها و اعتقادات و طرز تفکر مولانا است که حاصل رویکرد نسبی گرایانه وی می باشد.

مقدمه :

اعتقاد به نسبیت و یا عدم نسبیت از دیرباز در افکار ، اندیشه ها و اعتقادات مردم جهان وجود داشته است و کسانی چون سقراط، سوفسطائیان ، افلاطون در باره آن اندیشیده اند . ایرانیان نیز از این امر مستثنی نبودند، چنانچه داریوش پادشاه ایران باستان متوجه نسبیت فرهنگی در بین جوامع شده بود، نوع برخورد مردم جوامع مختلف با اجساد پدرانشان کنجکاوی او را برانگیخته بود.

داریوش معتقد بود که فهمی عالمانه از جهان باید شامل درکی از این تفاوت های فرهنگی باشد. وی برای آموزش این درس به دیگران گروهی از یونانیان را که اجساد مردگان خود را می سوزاندند و گروهی از کالاسیان ها که طایفه ای هندی بودند و گوشت مردگان خود را می خوردند فرا می خواند. از کالاسیان ها می خواهد که اجساد مردگان خود را به آتش بکشند و یونانی ها را به خوردن گوشت

اجساد مردگان خود دعوت می کند، اما هیچ یک از آنها حاضر به انجام چنین کاری نمی شوند چرا که هرکدام از آنها عمل دیگری را غیراخلاقی می دانستند.^۱

وجود ضرب المثل هایی چون علف باید به دهان بزی شیرین باشد در محاورات عامیانه گواهی دیگر بر این مدعاست.

اما از آنجا که از نسبیت و نسبی گرایی برداشت های متفاوتی می شود این موضوع همواره موافقان و مخالفان بسیاری داشته است و عده ای به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درباره آن اظهارنظر کرده اند. اعتقاد به نسبیت در اموری چون ارزش ها و اخلاق، جبر و اختیار و حسن و قبح و . . . می تواند تأثیر بسزایی در رفتار و برخورد انسان با زندگی و رویدادها و بینش او نسبت به دنیای اطرافش داشته باشد و همین نکته اهمیت موضوع را بیشتر آشکار می کند.

همانطور که شهید مطهری در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام به لزوم و ضرورت توجه به این موضوع تأکید کرده است.^۲

اعتقاد مولانا جلال الدین محمد بلخی به نسبیت از همان آغاز مثنوی و درنی نامه با بیت :

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من (۶ / ۱)

آشکار می شود و این موضوع در سرتاسر مثنوی به چشم می خورد، درباره نسبیت گرایی مولانا اگرچه اظهارنظرهایی شده و در شرح هایی که بر مثنوی نوشته شده گهگاه به آن اشاره گردیده است اما کسی به صورت جدی و اختصاصی به بررسی این موضوع نپرداخته است.

تأثیراتی که این اندیشه در روحیه و زندگی مولانا و دید باز او به جهان اطرافش داشته است غیر قابل انکار است. به همین منظور سعی نگارنده بر آن بوده است تا با بررسی نسبیت در مثنوی مولانا و تأثیراتی که در افکار و اندیشه های این شاعر بزرگ و اندیشمند داشته است گامی هرچند کوچک در جهت معرفی شخصیت ، آرا و اعتقادات وی بردارد.

^۱ . براساس مقاله غیبت ناگروی در اخلاق نوشته جیمز ریچلز به نقل از تاریخ هرودوت (Herodotus).

^۲ .تعلیم و تربیت در اسلام صفحه ۱۳۸

فصل اول :

- ❖ نسبت چیست .
- ❖ نسبت و نسبی گرایان .

❖ پست مدرنیسم و نسبیت گرایی .

نسبیت چیست؟

نسبیت در فرهنگ معین این چنین تعریف شده است: «نام فرضیه ای است که انشتین آن را معرفی کرد در این فرضیه به جای فاصله بین اشیاء فاصله بین حوادث در نظر گرفته می شود و زمان و فضا با هم در آن دخیل هستند. این دستگاه متکی به روابط ریاضی است نه به اشیاء و از نظر ریاضی قابل تأیید است.» طبق نظر انشتین هیچ قانون فیزیکی کاملاً موثق نیست و جایگاه ناظر همواره بر نتیجه تأثیر دارد و نتیجه را نسبی و احتمالی می سازد. «در دنیای نسبیت انیشتن واژه هم زمان هیچ معنایی ندارد. زمان هیچ معیار مشخصی ندارد. به طور نظری دو قلوها می توانند به سفرهای جداگانه بروند و سرانجام یکدیگر را در حالی ملاقات کنند که یکی از آنها پیر شده است در حالیکه دیگری کودک است. فیزیکدانان برای سازگار شدن با چنین دنیای عجیبی آموخته اند که تناقض را بپذیرند و به مفاهیم متضاد به مثابه مکمل های یکدیگر نگاه کنند.»

(فارلین، ۵۳)

در تئوری انشتین عالم فیزیکی ابهام و انعطافی داشت که به نظر می رسید تجربه را از یوغ قوانین نیوتونی آزاد می سازد.

«نظریه های علمی انیشتن روشن می کند که هیچ محاسبه ای به طور مطلق و بدون داشتن فرضهای ثابت امکان پذیر نیست. فیزیک مدرن بر خلاف فیزیک نیوتونی نه جرم را مطلق و متعین می داند و نه مکان را. مدل اتمی بور امر متناقضی را به عنوان واقعیت علمی و عینی می پذیرد:

الکترون در محیط پیرامون هسته در لحظه واحد در تمام نقاط آن فضا حضور دارد! « اصل عدم قطعیت» تأکید می کند که هرگز نمی توان جایگاه و مسیر حرکت الکترون را به دقت تعیین کرد: « مشاهده، خود جهان را تغییر می دهد و طبیعت را دگرگون می کند. علم در تعامل با طبیعت قرار می گیرد و بازتابنده رفتار واقعی آن نیست.» (تابعی، ۱۲)

براساس قانون جاذبه نیوتن همه اجرام به تناسب جرمشان همدیگر را جذب کرده و به هم نیرو وارد می کنند. از این قانون می توان دریافت که هیچ یک از اجزای جهان متمایز از کل جهان نیست و روابط مستقل از دیگر اجزا ندارد. و این خود تفسیری نسبی گراست به گونه ای که امکان نظریه پردازی مطلق گرا را از دانش بشر می گیرد. اما تئوری نسبیت انشتین قطعیت علوم و قوانینی را که تا آن روز مطلق انگاشته می شدند زیر سؤال برد: « عاملی که موجبات کشف سیاره نپتون را فراهم آورد نه ابطال یک نظریه که اصرار و تلاش برای نجات نظریه نیوتن بود. مسیر حرکت اورانوس مطابق نظریه نیوتن نبود و عملاً پذیرش صدق مشاهده به ابطال نظریه نیوتن منجر می شد در حالیکه حدس صبورانه وجود سیاره ای دیگر به کشف جدیدی انجامید. براین اساس چگونه می توان به درستی مشاهدات اعتماد داشت و عوامل تأثیرگذاری را که در حیطه دانش روز نمی گنجد نادیده گرفت؟ همان قدر که یک تئوری امکان اثبات قطعی را پیدا نمی کند و همیشه موارد آزمون نشده ای وجود خواهد داشت یک مشاهده ابطال کننده قبل از آنکه به ابطال یک تئوری منجر شود باید تمام شرایط درستی خود را به اثبات برساند و این به لحاظ منطقی همان مشکلی را دارد که درباره اثبات صادق است. هرگز همه عوامل تأثیرگذار قابل کنترل نیستند.» (تابعی: ۴۵-۱۴۴)

نسبیت و نسبی گرایان:

« نسبی گرایی یعنی اعتقاد به اینکه دانش و ارزشها و غیره نسبی هستند نه مطلق، هر نوع ادعایی تنها در نسبت با ادعایی دیگر صحیح است. (چیزی مثل یک بافت، فرهنگ یا یک دیدگاه خاص)؛ این بدان معناست که هیچ ادعایی نمی تواند مطلقاً صحیح باشد. نسبی گرایی یک ایده قدیمی و رایج است. یک ضرب المثل مشهور می گوید: «علف باید به دهان بزی شیرین بیاید» که تأییدی بر نسبی گرایی در دنیایی زیبایی شناسی است.» (وارد، ۲۸۸)

تصور انسان از جهان ساخته ذهن اوست. او واقعیت را آنگونه می بیند که درک می کند و این ادراک در افراد مختلف متفاوت است. واقعیتی که به چشم هر یک از ما می آید ثابت و کامل نیست بلکه درکی است که با تجربه های شخصی و فرهنگ و احوال درونی ما ترکیب می شود و به شکل خاصی بروز پیدا می کند. این واقعیت می تواند به چهره ها و رنگ های متفاوتی درآید. به قول ویل

دورانت: « حقیقت گنبدی است از شیشه های رنگارنگ که از هر گوشه آن ترکیبی دیگرگون از رنگها دیده می شود.» (دورانت، ۲۶)

همان چیزی که مولانا در قالب داستان پیل در تاریکی به شکل زیبایی آن را بیان کرده است. و البته این شناخت در زمان و مکان های متفاوت باز هم تغییر می کند و پایدار نمی ماند و جایگاه ناظر همواره بر نتیجه تأثیر دارد. و آن را احتمالی و نسبی می سازد. بنابراین همانطور که انشتین نیز می گوید: تمام دانش ما در برابر واقعیت ابتدایی و کودکانه است.

« عقلانیت سده بیستم حرکت دانش را نه روندی قائم به خود، انتزاعی و حقیقت جو بلکه به مثابه حیاتی جانوری وابسته به محیط، آمیخته با رفتار و مؤثر از کل می داند که بقا و دگرگونی های زیستی آن به شدت اتفاقی، پیش بینی ناپذیر و بی قاعده است. عرصه موجودیت دانش، عرصه بقا است، عرصه رقابت تنگاتنگ تئوری های توضیح دهنده. آنچه این بازی را پیش می برد حقیقتی ذات باورانه نیست، بلکه انتخابی طبیعی، گزینش های مصلحت جو و رویکردهایی سازگار طلب است. بنابراین روند تاریخ، واگشت ها و دگرگونی های دانش حرکتی خطی، پیوسته و تکامل یابنده را به نمایش نمی گذارند. آنها محصول رخدادهایی اتفاقی، گاه بی ربط و اغلب مصلحت جویانه اند که مسیری نه کلی و ثابت که مقطعی و وابسته به زمان و مکان را دنبال می کنند. نظریه های متفاوت و نامتجانس گاه به کمک هم می آیند و گاه مخالف یکدیگرند. گاه روش یکدیگر را اقتباس می کنند و گاه به تخریب هم می پردازند. آنها در یک کل پیچیده و سرگردان اند و اغلب نیز قادر به ادراک هستی و جایگاه خود نیستند. معیارهای رقابت در پیچیدگی پیش بینی ناپذیر و شرایط غیرهمسان نفوذ می کند و مدل های نظری صرفاً با سازگاریهای درون علمی مترتب نمی شود. اقبال آنها افزوده بر مصلحت های علمی، سازگاری با کلیت فرهنگی دانش و خاصیت ذهنی دوران را نیز پیش می کشند. آنها تعین ذاتی ندارند. هر منوتیست ها، ساختارگراها و پسا مدرن ها هر یک از مسیری متفاوت به نتایج مشابهی دست یافتند: تعینی در کار نیست؛ آنچه نسبت علمی را سامان

می دهد سنت زبان و آموزه های اجتماعی است. واقعیت حقیقی جهان، پیچیدگی، چند معنایی و عدم تعیین است. بی نظمی، ابهام و تعیین چندگانه توصیف دقیق هستی است.» (تابعی، ۱۳۱۴)

مفاهیم و معانی که بین گروه های اجتماعی وجود دارد در دوره های مختلف و با توجه به وضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگ جامعه و با تأثیرپذیری از عوامل بیرونی متغیر است. حسن و قبح، اخلاق، ارزشها و حتی اهمیت طبقات انسانی در هر جامعه نیز بسته به همین عوامل است. در مقطعی از تاریخ اروپا، فقرا هم در ردیف با دیوانگان و ولگردان و گروه هایی که به سلامت جامعه آسیب می رسانند قرار می گیرند بنابراین از طرف گروه های حاکم حتی دستگیر و حبس می شوند. اما با تغییر اوضاع اقتصادی و حائز اهمیت شدن نیروی کار آنها به عنوان سرمایه ملی مطرح می شوند، ارزش پیدا می کنند و از جمع گروه های ناهنجار جامعه جدا می شوند. این موضوع در مورد ارزشهای فرهنگی و آداب و سنن ملتها نیز صادق است: برای مثال اجساد مردگان در بعضی جوامع به خاک سپرده می شوند، در کشورهایی چون هند و ژاپن سوزانده می شوند، در ایران باستان این اجساد در دخمه ها نگه داری می شدند، طایفه ای از کشور هند گوشت پدران مرده خود را می خوردند. این آداب و سنن در هر کشوری ارزش شمرده می شوند و انجام عملی جز آن غیراخلاقی و مردود است. به طوری که به قول جیمز ریچلز: «رسوم زندگی ما برای بسیاری از ما آنقدر طبیعی و درست به نظر می رسد که تصور آداب و رسوم متفاوت دیگران برای ما دشوار است.» (ریچلز، ۱۳۸۳)

اعتقاد به نسبیت از گذشته گهگاه در افکار و اندیشه های انسانها از جمله ایرانیان وجود داشته است. مولانا در قرن ششم آنگونه که در ادامه این رساله خواهد آمد از معتقدان بدان بوده است. اما می توان گفت نسبی گرایی به طور جدی و گسترده در قرون نوزده و بیست و در نظریه های کسانی چون مارکس، فروید، نیچه، سوسور و نیز به صورت علمی در نظریه نسبیت انشتین مطرح شد.

تا آن زمان و مطابق نظر رئالیست ها به طور عینی آینه ای در برابر جهان قرار داشت. رئالیسم دنیایی مشترک را نشان می داد که همه اعضای جامعه درک تقریباً یکسانی از آن دارند به طوریکه مثلاً در رمانهای آنها قطعیت و ثبات دیده می شد. شخصیت ها در یک داستان از ابتدا تا انتهای

رمان ویژگیها و خصلت های یکسان و ثابتی داشتند. رمان از یک تاریخ مشخص آغاز می شد و به تاریخی معین ختم می گشت. فضاها به صورت شفاف نشان دهنده جامعه نویسنده بود. اما از اواسط قرن هجدهم مدرنیستها ظهور کردند و هر یک نحوه متفاوتی از نگریستن به واقعیت را نشان دادند. آنان واقعیت را به اندازه تعداد افرادی که آن را درک می کنند گوناگون می دانند. نویسندگان مدرنیست چندین پایه از رئالیسم کلاسیک را نفی کردند مانند راوی دانای کل، ضمیر ثابت، شخصیت ها و شخصیت ها و زمان در رمانهای مدرنیستها نسبی و متغیر است. شخصیت های داستان با کارهای غیر منتظره خود خواننده را غافلگیر می کنند. شخصیتی در طول داستان خوب و مثبت به نظر می رسد اما در انتهای داستان عکس آن ثابت می شود. همچنین در ذهن یک نفر ممکن است خاطرات یک سال و یا سالها بگذرد و از زمان حال دور شود اما همینکه به خود می آید و به ساعت نگاه می کند دقایقی بیشتر نگذشته است. البته این نسبی گرایی تنها در رمان و داستان نبود. مارکس که نظریه های او فرهنگ مدرنیسم را در قرون بعد شکل داد، با طرح آگاهی طبقاتی مطلق انگاری را نفی کرد. برخلاف آنچه تا پیش از آن تصور می شد آگاهی انسان نسبت به جهان قطعی و ثابت نیست. فروید نیز معتقد بود آرزوها و خواسته ها و تمایلات غریزی انسان بر تصمیمات او اثر می گذارد. وی آموزه های فرهنگی و قومی را نیز در نظم پذیری اندیشه ها تأثیر گذار می دانست: «به زعم فروید، مجموعه عوامل تأثیر گذار در آگاهی انسان به کوه یخی می ماند که بخش کوچکی از آن بیرون آب است و به چشم می آید در صورتی که بخش عمده این عوامل به دور از امکان شناسایی در آب فرو رفته است. آن بخش که به چشم نمی آید همان ناخودآگاهی است.» (تابعی، ۸۹)

بدین ترتیب فروید از راه کشف ضمیر ناخودآگاه نسبی بودن رفتار فردی و اجتماعی انسانها را تأیید می کرد. فردریش نیچه نیز به شدت به نفی مطلق انگاری پرداخت و اعلام کرد به هیچ وجه امکان دستیابی به حقیقت وجود ندارد و اصلاً "حقیقت دروغی ساخته ذهن بشر است به نظر وی انسان خود اسیر نیروهای دگرگون شونده هستی است و به همین دلیل علم هم نمی تواند او را به ادراک

قطعی هستی برساند. و خط یا مسیر ثابتی نیز وجود ندارد که به پیوستگی و تداوم بشریت منجر شود. نیچه نسبت به تمام یقین ها تردید داشت و معتقد بود همه حقایق نامکشوف می مانند. امور جنبه موقت دارند و بدین گونه بر نسبیت تأکید داشت.

کانت مهمترین کسی است که با طرح نظریه (سوبژکتیو بودن شناخت) معتقد بود که آنچه از جهان بیرونی و اشیاء می بینیم بیش از آنکه بیان واقعیت ها باشد محصول ذهن آدمی است. دانش بشری تنها توانایی فهم ظاهر مسائل را دارد و به کنه پدیده ها راهی ندارد. شناخت نسبی است و ذهنیت ادراک کننده در درک شناخت وی تأثیرگذار است.

شالوده شکنان، فرمالیست ها و ساختارگرایان نیز تمایلات نسبی گرایانه داشتند.

شالوده شکنان به دنبال تشخیص معنای واقعی متن نبودند بلکه معتقد بودند هر کس از دیدگاه خود می تواند مفهوم یک متن یا اثر هنری را دریابد و معنای اصلی یک متن به دیدگاه ما بستگی دارد. شالوده شکنی تلاش می کند نشان دهد متنها و نظریه ها اصول و مبناهای متغیری دارند. اصل شالوده شکنی توجه به معناهای بی نهایت یک متن است. همیشه به جز معنایی که مورد نظر نویسنده است معناهای دیگری نیز وجود دارد. «شالوده شکنی می کوشد آشکار سازد که الگوهای این/ آن ظاهر یک متن ریشه هم این، هم آن متن را پنهان می کنند. از این رو شالوده شکنی سعی دارد تعیین ناپذیری ریشه ای متون را آشکار کند. به بیان دیگر یک متن معنای نهایی ندارد بلکه گستره ای از امکان هاست» (برتنس، ۱۵۳)

به نظر آنان همه نظام های اعتقادی هر قدر هم منطقی به نظر برسند در معرض نقد قرار دارند. فرمالیست ها نیز معتقدند که برای درک مفهوم یک اثر به زندگی شخصی و محیط اجتماعی پیرامون او نباید توجه کرد بلکه باید به روابط و مناسبت های درونی اجزا دقت کرد. بدین ترتیب با مرگ مؤلف برداشتی قطعی از مفهوم یک اثر وجود نداشت. آنان شعر یا یک قطعه ادبی را بدون در نظر گرفتن تاریخ و شرایط اجتماعی تحلیل می کنند پس یک شعر ممکن است به تعداد خوانندگانی که دارد مفاهیم متعددی نیز دربر داشته باشد.

«از نظر باختین زبان به هیچ عنوان ثابت یا پایدار نیست، بلکه همیشه در حال تغییر است. معنا هیچ گاه واحد و بلامنازع نیست، بلکه متکثر و بحث انگیز است. در ابتدایی ترین سطح، برای هر نوع کنش ارتباطی به طور بالقوه دست کم دو برداشت وجود دارد: یکی برداشت گوینده/ نویسنده و دیگری برداشت شنونده/ خواننده است. بدینسان اگر بگوییم «به آزادی فرد معتقدم» این کلمات برای من دست کم یک معنا دارد، اما بسته به شرایط مختلف ممکن است برای مخاطب معنای دیگری هم داشته باشد. اگر این کلمات را افراد مختلف، خصوصاً طی چندین سال بخوانند، احتمالاً این معانی بیشتر تغییر خواهند کرد.»

از نظر باختین، زمان عرصه ای برای جدل است: نتیجتاً وقتی واژه آزادی به کار می رود، هیچ معنای واضحی ندارد، بلکه می تواند برای افراد و گروه های اجتماعی مختلف معانی کاملاً متفاوت و حتی متضادی داشته باشد.» (وبستر، ۶۸)

شلکوفسکی یکی از نظریه پردازان فرمالیسم معتقد بود بخش عمده ای از زندگی ما براساس عادت است و ما باید هر چیزی را آنگونه که می بینیم درک کنیم نه آنطور که آنها را می شناسیم. ساختار گرایان معتقد بودند هر واژه در ارتباط با واژه های قبل و بعد خود معنا پیدا می کند بدین ترتیب آنان نیز به نوعی نسبی گرایی ارزشی اعتقاد داشتند. بر این اساس زبان، جنسیت و قومیت هر کسی سبب تفاوت میان انسانها و اختلاف دیدگاه آنان خواهد بود و فرهنگ اقوام مختلف در همه جای دنیا از نظر ارزشی یکسان است.

با این اوصاف اعتقاد به مطلق بودن ارزشها و علوم هر روز کم رنگ تر شد و عده زیادی به شدت با آن مخالفت کردند: «نباید در طلب مطلق ها و مطلق باشیم، بیایید یکبار و برای همیشه از شر امپریالیسم کریه هر گونه مطلق گرایی خلاص شویم، هیچ چیز مطلقاً وجود ندارد. هیچ چیز مطلقاً صحیحی وجود ندارد، همه چیز سیال است و تغییر هم مطلق نیست.» (چایلدز، ۱۳۸۲: ۷۸)

پست مدرنیسم و نسبیت گرایی:

پست مدرنیستها و پسامدرنیستها بیش از همه به نسبیت معتقد شدند و نسبی گرایی را اساس و شالوده نظریات خود قرار دادند و تأکید کردند که هیچ یک از قوانین علمی و روابط اجتماعی و فرهنگی قطعی و غیرقابل تغییر نیستند و رواج این قوانین و روابط در جوامع دلیلی بر صحت و درستی آنها نمی باشد. آنان با رد مشروعیت علم نشان دادند که آنچه می بینند حقیقت نیست بلکه مشاهدات آنان کاملاً تحت تأثیر دانسته های قبلی شان قرار دارد و در تعامل با مشاهدات و دانسته های دیگران می باشد. پست مدرنیستها همواره با دیدی نقادانه به مسائل پیرامون خود نگریسته، هیچ اصل و قاعده ای را به طور مطلق نمی پذیرند. آنها هرگز نمی گویند آیا فلان چیز خوب است بلکه می پرسند برای چه کسی یا چه چیزی خوب است!؟

در دنیای پست مدرنیست ها هر چیزی امکان ظهور دارد به زعم آنان خیال حتی برتر از واقعیت شمرده می شود. در معماری، ادبیات، هنر، مجسمه سازی و .. نیز نسبی گرایی مهمترین اصل شمرده می شود: «آنها برای چیستی واقعیت تصاویرشان و معانی موجود در آنها قطعیتی قائل نیستند، آزادی در گزینش واقعیت این امکان را فراهم می آورد که معنای متصور شده بر آن تصاویر نیز در عرصه ای گزینشی متنوع و متکثر باشد. دالی تصویری می آفرید که در عین سگ بودن، چشم اندازی از یک رودخانه، صورت یک زن و ظرف میوه ای را نیز در خود جای می داد. شاید او با خلق این تصویر می کوشد بگوید نکته تعیین کننده واقعیت هنری چگونه دیدن است و نه چه چیزی بودن!» (تابعی، ۲۰)

به این ترتیب آنان در هنر نیز هیچ اصل و قاعده ای را به عنوان چارچوب حقیقت هنری نپذیرفتند بلکه عدم قطعیت را به عنوان مهمترین و بارزترین مشخصه فرهنگ و هنر نمایان ساختند و دیدگاهی بودن حقیقت هنر و علم و شناخت را بن مایه نظریات خود قرار دادند. با این دیدگاه روابط بین پدیدارها را می توان از زوایای متعددی نگریست که از نظر ارزشی همگی در یک سطح قرار دارند ولی در عین حال چهره ای متفاوت را از جهان نشان می دهند.

تأکید بر آزادی اندیشه در اعلامیه حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ منتشر شد اهمیت و تأثیر این نوع دیدگاه را نشان می دهد:

«اصل نوزدهم به هر انسانی حق می داد که هر نوع اندیشه منحصر به فرد، مخالف یا ضد عرف را در سر بپروراند و بدون مداخله و مزاحمت دیگران به تبلیغ و اشاعه آن پردازد.» (تابعی، ۱۷)

بدین شکل بود که پست مدرنیسم با رد هر گونه نظریه مطلق انگاری و نیز زیر سؤال بردن مشروعیت عقل و دانش تأثیری عظیم در افکار عمومی جهان به خصوص غربیان برجای گذاشت و بالاخره اینکه از نظر پست مدرنها «تنها یک اصل وجود دارد که در همه شرایط و همه مراحل رشد بشر دفاع کردنی است و آن اینکه همه چیز ممکن است.» (تابعی، ۱۴۹)